همزمان با مطرح شدن اصلاح حضور منطقه‌ای آمریکا سنتکام درحال لابی‌گری برای تشدید درگیری‌هاست

تاجران خون

سیدمهدی طالبی
خبرنگار گروه جهان‌شهر

همزمان با بازگشت مساله فلسطین به راس مباحث جهان، وضعیت نیروهای آمریکا در غرب آسیا نیز بار دیگر به مبحث اصلی در این کشور تبدیل شده است. روز گذشته (۲۵ بهمن، ۱۴ فوریه) رسانه‌های آمریکایی دو مطلب متفاوت با تجویزهایی در مقابل هم را منتشر کردند؛ یکی خواهان خروج نظامیان آمریکایی از منطقه شده و دیگری به اصرار خواهان باقی ماندن آنها شده بود. روز ۱۲ فوریه نیز استفان والت، استاد برجسته روابط بین‌الملل به نقد اقدامات آمریکا به‌ویژه در حوزه حملات نظامی و تحریم‌ها پرداخته بود. بلومبرگ در مقاله‌ای با عنوان «ایالات‌متحده باید به‌زودی از خاورمیانه خارج شود» به قلم «آندریاس کلوت» تحلیلگر مسائل سیاسی به این موضوع تاکید کرده که موافق حضور جهانی آمریکاست اما همه «باید بپذیرند هژمونی نمی‌تواند به این معنا باشد که ایالات‌متحده باید همیشه در همه جا فعال باشد.» این متن تاکید می‌کند منطقه نیازی به حضور ۴۶ هزار نظامی آمریکایی ندارد، آن هم با توجه به نیازهای شدید واشنگتن به این نیروها در دیگر جبهه‌ها. در مقابل کنت مک‌کنزی، فرمانده سابق فرماندهی مرکزی آمریکا (مسئول فرماندهی و هدایت نیروهای آمریکا در غرب آسیا، آسیای میانه و مناطقی از شرق و شمال آفریقا) در مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز خروج از عراق و سوریه در برهه کنونی را اشتباه خوانده و خواستار آن شده بود که برای حفظ بازدارندگی، حملات شدیدتری به پایگاه‌های محور مقاومت در منطقه انجام شود. استفان والت نیز در مقاله خود به ناکارآمدی بمباران‌های هوایی تاکید کرده و غزه را مصداق بارز آن می‌نامد. او همچنین از ناکارآمدی تحریم‌ها مانند بی‌حاصل بودن تحریم ۶۵ساله کوبا گفته است.

اختلافات

در فضای رسانه‌ای یک تحلیلگر رسانه‌ای و یک استاد دانشگاه گسترش بی‌حساب نظامی آمریکا و مبادرت بیش از اندازه به استفاده از قوای نظامی را نقد کرده اما کنت مک‌کنزی به عنوان فرمانده نظامی این موضوعات را توصیه کرده است. این خود نشان‌دهنده وضعیتی پیچیده در آمریکاست. در فضای دو حزبی آمریکا، حزب دموکرات یکپارچه علی‌رغم تفاوت در نظرات، بیشتر پیرو نظر مدیریت بهینه حضور نظامی و احتیاط در فعالیت‌ها هستند. در حزب جمهوری‌خواه نیز تنها انزواطلبان چنین نظری دارند و شاهین‌های جنگ‌طلب خواهان گسترش فعالیت‌های نظامی هستند. به‌لحاظ دسته‌بندی گروهی و نه بررسی کمی و ظرفیتی، سه‌چهارم از دسته‌بندی‌های موجود از استفاده بهینه قدرت نظامی و تنها یک‌چهارم از فعالیت گسترده دفاع می‌کنند. در دولت که دموکرات‌ها قدرت را در دست دارند و همچنین وزارت دفاع که تحت کنترل لوید آستین است، بیشتر بر مدیریت اوضاع تاکید دارند. با این حال سنتکام نظراتی مشابه با شاهین‌های جنگ‌طلب جمهوری‌خواه و رژیم صهیونیستی دارد. این موضوع را می‌توان از فعالیت‌های لابی‌گرانه شدید مک‌کنزی علی‌رغم پایان ماموریتش در غرب آسیا مشاهده کرد.

چرا حضور نظامی آمریکا بی‌دردسر ادامه نمی‌یابد؟

۱ آمریکا ۴۶ هزار نظامی خود را در ۱۱ کشور منطقه مستقر کرده است که با شمارش نیروهای پشتیبان که عنوان غیرنظامی را یدک می‌کشند، مجموع قوای نظامی این کشور در غرب آسیا نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر می‌رسد.

آمریکا هیچ‌گاه با چنین حجم نیرویی در منطقه آن هم با چینش مناقشه برانگیز قادر به کسب آرامش نیست. اگر واشنگتن قصد زورگویی بیش از اندازه و کمین برای دست زدن به حمله ناگهانی را ندارد، به این حجم از نیروها نیازی نیست. آمریکا اگر حضور نظامی خود را غیرمناقشه‌ای می‌داند، برای آنکه باورپذیر باشد باید آن را به کشورهایی محدود کند که چنین حضوری را طلب می‌کنند؛ از قطر گرفته تا عربستان سعودی. حضور آمریکا در عراق و سوریه که مورد مخالفت جدی گروه‌های حاضر در دولت‌های این دو کشور است، نشان‌دهنده مبارزه‌طلبی واشنگتن است. توقع آمریکا به آرامش در چنین وضعیتی بیهوده است.

۲ آمریکا آنقدر نیرو ندارد که بخواهد همه مناطق را در سطحی مطلوب پوشش دهد. از این رو باید دست به اولویت‌بندی و تعیین سطح بزند. اتفاقی که در غرب آسیا رخ داده است، تلاش برای فرسایش حضور نظامی آمریکاست. محور مقاومت قصد دارد به آمریکا تاکید کند اگر می‌خواهد به حضور نظامی در منطقه ادامه دهد، این حضور بی‌تنش نخواهد بود و کاخ سفید در پی این تنش‌ها باید حضور خود را بارها افزایش دهد، تا جایی که هزینه‌ها بر فایده‌ها پیشی گیرند. حد وسطی برای آمریکا وجود ندارد. به عبارتی دیگر آمریکا تعیین‌کننده سطح و میزان حضور خود و حتی نحوه عملکرد نیروهایش نخواهد بود، بلکه این محور مقاومت است که زمین بازی و قواعد آن را تعیین می‌کند.

۳ محور مقاومت جنگی هوشمندانه را با آمریکا انجام می‌دهد. آنقدر واشنگتن را مشغول می‌کند تا با ظهور و قدرتمندتر شدن دیگران، سهم آمریکا از قدرت جهانی اندک شود.

چرا توان آمریکا برای تداوم حضور درحال کاهش است؟

۱ حضور خارجی آمریکا وضعیتی مانند شوروی یافته است؛ بیش از حد گسترده و پرهزینه بدون وجود ضرورت و انطباق با شرایط. در مقاله آندریاس کلوت در بلومبرگ یادآوری شده است که در طول دو دهه آخر جنگ سرد، بدهی عمومی ایالات‌متحده به‌طور متوسط ۳۸ درصد از تولید اقتصادی بود اما در سال گذشته این میزان به سه برابر رسیده است. به نوشته کلوت، آمریکایی‌ها به‌طور فزاینده‌ای می‌خواهند کشورشان برای حل مشکلات در داخل سرمایه‌گذاری کند و اولویت‌های مشخصی را در خارج از کشور تعیین کند.

۲ آمریکا در حال حاضر می‌داند باید از غرب آسیا خارج شود اما برای آنکه در اذهان شکست خورده تلقی نشود همانند بازنده‌ها به بازی ادامه می‌دهد. بالاخره هر دولتی با هر سطح قدرتی می‌تواند تا زمانی مشخص همانند بازنده‌ها بازی کند. دولتی مانند شوروی پس از یک دهه از افغانستان خارج می‌شود و دولتی مانند آمریکا پس از دو دهه اما خروج قطعی است.

۳ وضعیت وخیمی که آمریکا در جهان یافته و مورد جسارت واقع می‌شود، نتیجه اتلاف انرژی و قبح‌شکنی مقابله با واشنگتن در غرب آسیا توسط گروه‌های کوچک است. با ادامه قبح‌شکنی‌ها، دیگران نیز جسارت بیشتری خواهند یافت.

چرا خروج به نفع همه است؟

۱ حضور نیروهای آمریکایی، پیشران گسترش محور مقاومت در منطقه است. ایران به محور مقاومت برای گسترش نفوذ خود نیازی ندارد و حتی روابط تهران با این گروه‌ها بدون دشمنی به بزرگی واشنگتن کاهش خواهد یافت. نفوذ منطقه‌ای ایران برای تسلط بر دیگران طراحی نشده بلکه اقدامی دفاعی برای بازدارندگی است. تهران به گروه‌های مقاومت برای دور نگه‌داشتن آمریکا از منطقه و گروه‌های مقاومت محلی به حمایت‌های ایران برای کسب توانمندی مقابله با آمریکا نیازی متقابل دارند.

۲ در آمریکا عده‌ای تلقی دارند که از سوی برخی طرف‌های غیرآمریکایی نیز در گوش آنها زمزمه می‌شود؛ «با خروج از منطقه منافع آمریکا توسط محور مقاومت تهدید خواهد شد.» اما آنچه در واقعیت وجود دارد این است که «با حضور نظامی آمریکا در منطقه منافع واشنگتن قطعا تهدید می‌شود» اما درصورت خروج، احتمالی برای سالم ماندن این منافع وجود دارد؛ به‌ویژه زمانی که دلیلی برای تهدید منافع آمریکا وجود نداشته باشد و واشنگتن برای مدیریت اوضاع و گفت‌وگو قابل اطمینان باشد، زیرا دولتی که نیروهای نظامی خود را خارج می‌کند به دنبال جنگ و درگیری نیست.

آمریکا در غرب آسیا به‌دنبال چیست؟

اگر آمریکا قصد تهدید یا تطمیع ایران برای دستیابی به آسیای مرکزی و کنترل چین و روسیه و دستیابی یا نظارت بر منابع سین‌کیانگ و سیبری را دارد، باید در منطقه بماند و بجنگد زیرا ایران اجازه نفوذی گسترده که می‌تواند آمریکا را به یک غول غیرقابل کنترل تبدیل کند، نمی‌دهد. واشنگتن باید از رویاهای دست‌نیافتنی، دست بکشد. اگر آمریکا قصد دارد از آرزوهای گروه‌های ایدئولوژیک برای راه‌اندازی جنگ‌های آخرالزمانی پیروی کند باید در منطقه بماند و بجنگد. با این حال اگر واشنگتن می‌خواهد منافعی در حد مطلوب مانند امنیت انرژی، کسب سود از بازار انرژی و بازارهای فروش داشته باشد، این منافع قابل به‌رسمت شناختن هستند.

هشدار نسبت به مک کنزی و سنتکام

تداوم فعالیت‌های مک کنزی پیرامون غرب آسیا و ایران، فراتر از اظهارات کارشناسی و بیشتر شبیه فضاسازی است. تحریکات او نشان می‌دهد طیف سنتکام در اتصال با لابی‌های صهیونیستی و دولت رژیم درحال تشدید اوضاع در منطقه است. خروج از سوریه برای آمریکا زیان‌بار نیست؛ همانند یک‌دهه قبل که واشنگتن در این منطقه حضور نظامی نداشت اما برای صهیونیست‌ها می‌تواند احساس ناامنی ایجاد کند. مک کنزی قصد دارد با سخنانش آمریکا را تحریک به ادامه حضور و واشنگتن را خرج امنیت تل‌آویو کند. این موضوع نوع ارتباطات مک کنزی را مشکوک می‌سازد. مک کنزی نگران است که نیروهای بشار اسد با حمایت ایران و روسیه نتوانند نیروهای داعش در شرق سوریه را مهار کنند! بنابراین به آمریکا توصیه می‌کند به‌جای دمشق، تهران و مسکو هزینه کند و کشته بدهد. این نگرانی مک کنزی برای همه کسانی که او دشمن آمریکا می‌داند، بسیار جالب است.

استدلال‌های ضعیف و سست مک کنزی نشان می‌دهد او قصد دارد به هر دری بزند تا نیروهای آمریکا را در عراق و سوریه حفظ کند. نیروهای مقاومت که در دولت‌های عراق و سوریه حضور دارند به نیروهای آمریکایی مستقر در این دو کشور حمله می‌کنند، اما مک کنزی ادعا یا توصیه می‌کند واشنگتن سخاوتمندانه باید از آنها در برابر داعش حفاظت کند! سنتکام به‌جای دفاع از آمریکا به مدافع رژیم به زیان واشنگتن تبدیل شده است. اینکه سنتکام با سناریوسازی آمریکا را از اولویت‌های جهانی و به‌شدت پررنگ خود آن هم در مقاطعی حساس و با جبهه‌های فعال تخلیه و به غرب آسیا می‌کشاند، حکایت از نفوذی بزرگ در دستگاه نظامی آمریکا دارد. مک کنزی معتقد است با حمله به اردن بازدارندگی براساس حفاظت موثر دفاعی از نیروهای آمریکایی به پایان رسیده و باید از طریق اقدامات تهاجمی پیگیری شود؛ این اقدام دقیقا افزایش انگیزه و فرصت برای کاهش بازدارندگی آمریکا به گروه‌های مقاومتی است. توصیه مک کنزی ورود به چرخه‌ای از تنش‌هاست که می‌تواند تا زد و خوردهای شدید کشیده شود.

پنجشنبه ۲۶ بهمن ۱۴۰۲
شماره ۴۰۸۱
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

تحولات پاکستان از منظر همسایگان

میراحمدرضا مشرف
پژوهشگر حوزه بین‌الملل

همان‌طور که انتخابات و نتایج آن در داخل پاکستان با دقت و حساسیت پیگیری می‌شود، کشورهای خارجی و به خصوص همسایگان این کشور نیز با حساسیتی که بعضا با نگرانی توام است، این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهند. بر همین اساس در زیر به شکلی اجمالی و بسیار مختصر به انتخابات پاکستان و تحولات حاصل از آن از منظر همسایگان این کشور پرداخته‌ایم. قابل ذکر است که با توجه به تاثیر چشمگیر تحولات پاکستان بر مسائل افغانستان و اهمیت این دو کشور در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تمرکز ویژه‌ای روی ارتباطات میان این دو کشور انجام گرفته است.

۱ جمهوری اسلامی ایران

با توجه به ساختار و سیاست خارجی حاکم بر نظام سیاسی پاکستان، به‌طور معمول استقرار دولت‌های مختلف در اسلام‌آباد برای منافع جمهوری اسلامی تفاوت‌های اندکی ایجاد می‌کند؛ کما اینکه عمران‌خان برای ارتقای هرچه بیشتر روابط دو کشور کوشش به خرج داد اما درنهایت روابط دو کشور با دگرگونی قابل ملاحظه‌ای مواجه نشد. اما در حال حاضر آنچه که برای ایران بیش از هرچیز اهمیت دارد استقرار یک دولت پایدار و باثبات در پاکستان است. در طی چند سال گذشته که اوضاع پاکستان دستخوش تحولات و ناآرامی‌های سیاسی و امنیتی شده، بازتاب آن در حوزه‌های مختلف روابط دو کشور و به‌طور خاص در بستر ناآرامی‌ها در مرزهای شرقی جمهوری اسلامی بروز پیدا کرده است. اگرچه مراودات ایران با ارتش و نظامیان پاکستان به‌عنوان صاحب‌نظران اصلی حوزه سیاست خارجی پاکستان در این سال‌ها به شکل مناسبی تداوم داشته اما گرفتار شدن ارتش در مناقشات داخلی به‌طور قطع از میزان توجه آن به حوزه‌های اساسی چون امنیت مناطق مرزی و پیرامونی خواهد کاست، موضوعی که مستقیما به زیان ایران تمام خواهد شد. بنابراین به نظر می‌رسد در شرایط فعلی این موضوع که چه کسی یا چه حزبی در اسلام‌آباد مستقر شود برای تهران در اولویت نیست، بلکه نگرانی و حساسیت تهران صرفا بر پایان یافتن اوضاع بحرانی سیاسی کنونی در این کشور تمرکز دارد.

۲ جمهوری خلق چین

با توجه به سرمایه‌گذاری عظیم چینی‌ها در پاکستان، آنها با حساسیت بسیار بیشتری تحولات داخلی پاکستان را دنبال می‌کنند. در دوره عمران‌خان و به‌ویژه در اواخر آن، پکن به‌شدت منتقد سیاست‌های وی شده بود، به‌خصوص که عدم هماهنگی او با ارتش و نظامیان، به امنیت پاکستان و پروژه‌های اقتصادی کلان چین در این کشور صدمات جدی وارد ساخته بود. چینی‌ها حتی نسبت به تقابل عمران‌خان با آمریکایی‌ها هم دید خوبی نداشتند، زیرا درنهایت افزایش تقابل اسلام‌آباد و واشنگتن را به زیان منافع پکن در این کشور می‌دانستند. در چنین شرایطی می‌توان این گونه برداشت کرد که آنها به هر گزینه‌ای که به تنش‌ها میان ارتش و دولت پاکستان پایان دهد، رضایت دارند و البته چه بهتر که این گزینه فردی از خاندان شریف باشد. خاندان شریف و در راس آنها شخص شهباز شریف همواره ارتباطات بسیار نزدیکی با چینی‌ها داشته‌اند و ایالت پنجاب یکی از مراکز مهم سرمایه‌گذاری چینی‌ها بوده است.

۳ هندوستان

در میان کشورهای دارای روابط با اسلام‌آباد، هند در زمره کشورهایی قرار می‌گیرد که ارتش و نظامیان پاکستان در تعیین سطوح روابط با آنها بیشترین نقش را ایفا می‌کنند. بنابراین از منظر دهلی‌نو شاید جابه‌جایی دولت‌ها در اسلام‌آباد به اندازه جابه‌جایی‌های روسای نظامی و ارتش پاکستان دارای اهمیت نباشد. ژنرال «عاصم منیر» رئیس کنونی ارتش پاکستان با توجه به سابقه فعالیت در مناطق مرزی و مورد مناقشه میان دو کشور، به داشتن مواضعی سخت در برابر هند شهرت دارد. در یکی از مصاحبه‌های اخیر وقتی از وی درمورد روابط با دهلی‌نو سوال شد تاکید کرد: «هند با مفهوم پاکستان آشتی نکرده است، پس چگونه می‌توانیم با آن آشتی کنیم.» علاوه‌بر این عاصم منیر و دیگر نظامیان پاکستانی نسبت به ارتباطات اخیر دولت هند با طالبان نیز به شدت سوءظن دارند و افزایش ناامنی‌ها در پاکستان را با افزایش تحرکات هند در منطقه و به خصوص در افغانستان بی‌ارتباط نمی‌دانند.

با این همه نباید این نکته را نادیده گرفت که به‌رغم تعیین‌کننده بودن نقش ارتش در روابط پاکستان و هند، دولت‌های مستقر در اسلام‌آباد نیز از ظرفیت‌های قوی برای تاثیرگذاری بر روابط دو کشور برخوردار هستند. به‌عنوان مثال در دوره عمران‌خان تاکید زیاد او بر مساله کشمیر در مجامع داخلی و بین‌المللی باعث افزایش فاصله میان دهلی‌نو و اسلام‌آباد شده بود. از سوی دیگر در هنگام بازگشت طالبان به حکومت افغانستان نیز عمران‌خان سخنان تندی خطاب به هندی‌ها گفت و آنها را بازنده بزرگ میدان افغانستان خواند. بنابر این عمران‌خان تقریبا به‌عنوان شخصیتی ضدهندی معرفی شده بود و دقیقا بر همین اساس است که در جریان یکی از نخستین سخنرانی‌هایش بعد از برکناری بر این مساله تاکید کرد که وی در دوران نخست‌وزیری با هیچ کشوری ازجمله هند ضدیت نداشته است. اما این شرایط در دوره حاکمیت حزب مسلم لیگ و شخص نواز شریف اغلب برعکس بوده است. در آخرین دوره نخست‌وزیری نواز شریف روابط هند و پاکستان گرم‌تر از قبل شد چنانکه نواز شریف پیروزی مودی در انتخابات ۲۰۱۴ را به وی تبریک گفت و شخصا در مراسم تحلیفش حاضر شد. در عین حال نواز شریف در همین ایام برای نخستین بار در تاریخ پاکستان، اجازه برگزاری مراسم جشن دیوالی را به هندوهای این کشور داد و بر حمایت از حقوق هندوها در این کشور تاکید کرد. شهباز شریف هم در دوران نخست‌وزیری کوتاه‌مدتش از رویکردهای تنش‌آمیز نسبت به هند پرهیز داشت و حتی در مقطعی از نخست‌وزیر مودی برای سفر به اسلام‌آباد به‌منظور حل مشکلات و اختلافات، دعوت به عمل آورد.

اکنون که گزینه نخست‌وزیری از حزب مسلم لیگ و یکی از دو برادر یعنی نواز یا شهباز خواهد بود، شاید حضور هر کدام از آنها در راس دولت بتواند یکبار دیگر یخ‌های روابط دو کشور را اندکی باز کند. همان موردی که می‌توان از اظهارات نواز شریف در جریان یکی از مصاحبه‌هایش در بدو ورود به کشور درک کرد؛ در جایی که وی اعتبار جهانی پاکستان را به روابط دوستانه‌اش با کشورهای دیگر ازجمله همسایگانی چون افغانستان، هند و ایران پیوند می‌زند. با توجه به وضعیت داخلی پاکستان به نظر می‌رسد که مقامات ارتش هم از این امر استقبال کنند؛ چراکه آشفتگی‌های داخلی چند سال اخیر انرژی زیادی از نظامیان گرفته و مانع توانمندسازی آنها شده است. چندی پیش عمران‌خان هم به همین موضوع اشاره کرد که ژنرال باجوا، رئیس وقت ارتش پاکستان زمانی به او گفته بود که ارتش پاکستان برای جنگ محتمل با هند مجهز و آماده نیست.

۴ افغانستان و امارت اسلامی طالبان

بدون تردید بعد از هند، این دومین حوزه مهم سیاست خارجی است که در زیر نظارت و کنترل مستقیم ارتش و نظامیان پاکستان قرار دارد. اما اینکه چرا نظامیان بیشترین سلطه را بر امورات مربوط به حوزه افغانستان دارند، به‌طور عمده از دو مساله متاثر می‌شود؛ نخست نگاه نظامیان به افغانستان به‌عنوان «عمق استراتژیک» پاکستان. رویکردی که به نوعی در امتداد سیاست خارجی و تخاصمات اسلام‌آباد در برابر دهلی‌نو قرار می‌گیرد. در این بستر استقرار دولتی در کابل که در مواقع ضروری بتواند به یاری اسلام‌آباد بشتابد، ضرورتی غیرقابل چشم‌پوشی محسوب می‌شود. اما مناقشات مرزی پاکستان و افغانستان و به‌طور خاص مناقشه بر سر خط مرزی دیورند، دومین مساله‌ای است که موجب شده تا ارتش پاکستان بیش از پیش کنترل سیاست خارجی در حوزه افغانستان را در اختیار داشته باشد. با توجه به اسکان قومیت‌های پشتون در دو طرف مرز و تعلق گذشته این نواحی به زمامداران افغانستان (شهر پیشاور در پاکستان کنونی، زمانی اقامتگاه زمستانی پادشاهان قدیم افغانستان بود)، از زمان استقلال پاکستان تاکنون هیچ دولتی در افغانستان حاضر به پذیرش رسمی این خط به‌عنوان مرز رسمی دو کشور نشده است. بدین ترتیب وجود یک مناقشه مرزی تمام‌نشدنی و مسائل امنیتی پیرامون آن باعث شده تا دست ارتش و نظامیان برای مداخلات تعیین‌کننده در روابط دو کشور باز باشد.

در رابطه با میزان مداخله و قدرت نظامیان در حوزه مسائل افغانستان شاید ذکر خاطره‌ای که اخیرا از سوی رحمت‌الله نبیل، ریاست امنیت ملی دولت اشرف غنی بازگو شده به قدر کافی گویا باشد. از وی نقل شده که در جریان سفر سال ۲۰۱۵ نواز شریف نخست‌وزیر وقت پاکستان به کابل، که در معیت ژنرال راحیل شریف رئیس ارتش و همچنین رئیس وقت ای‌اس‌ای انجام گرفت، پس از آن که نخست‌وزیر پاکستان در مورد اهمیت همسایگی مسالمت‌آمیز سخنرانی کرد و فضای مساعدی مبتنی بر حسن همجواری به وجود آورد، ژنرال راحیل شریف در جایگاه سخنران بعدی با لحنی تند و گزنده به دولت افغانستان تاخت و کابل را به پناه دادن به تحریک طالبان در خاک افغانستان و تامین امکانات برای آنها متهم کرد. در اینجا رحمت‌الله نبیل یادآوری می‌کند که چگونه نواز شریف از پاسخ‌های کوبنده او به ژنرال‌های ارتش پاکستان خشنود شده و در محفلی خصوصی از وی قدردانی و تشکر کرده است.

به‌رغم همه بحث‌هایی که در مورد میزان نفوذ و قدرت نظامیان پاکستانی در تصمیم‌گیری مربوط به حوزه افغانستان مطرح شد، دوران نخست‌وزیری عمران‌خان ثابت کرد که نظامیان تا چه حد می‌توانند در برابر دولت‌های مستقر در اسلام‌آباد شکننده و آسیب‌پذیر باشند. بر این اساس عمران‌خان با سیاست‌های خود در رابطه با افغانستان، ارتش پاکستان را چندپاره کرد و باعث استقرار دولتی در کابل شد که بعدها معلوم شد به‌هیچ‌وجه خوشایند ساختار فرماندهی ارتش نبوده است. علاوه‌بر این عمران‌خان مذاکرات با تحریک طالبان پاکستان (تی تی پی) را در سایه همراهی و همکاری امارت اسلامی طالبان به راه انداخت و اگرچه موفق به برقراری آتش‌بس موقتی با تی‌تی‌پی شد، اما بنابر اذعان نظامیان پاکستان امتیازاتی بیش از حد و به دور از موافقت ارتش در اختیار آنها قرار داده بود.

با توجه به تحولات ذکرشده در دوره عمران‌خان، اکنون باید پذیرفت که تغییر دولت در اسلام‌آباد هم می‌تواند تا حد قابل ملاحظه‌ای بر رویکردها در قبال افغانستان تاثیرگذار باشد. در این راستا و با در نظر گرفتن نتایج انتخابات سراسری اخیر پاکستان، احتمال فراوانی وجود دارد که یک بار دیگر حزب مسلم‌لیگ و یکی از برادران شریف زمام امور کشور را در قالب یک دولت ائتلافی به دست گیرد. سابقه چند دوره حاکمیت حزب مسلم‌لیگ در پاکستان و چگونگی تعامل این حزب با طالبان می‌تواند تا حدی گویای رویکردها و گرایش‌های آنها در قبال افغانستان باشد. این پیشینه تاریخی روشن می‌کند که نواز شریف در دوران زمامداری خود عموما با طالبان و زمامداری آنها بر افغانستان مشکل حادی نداشته است. در دوره اول حاکمیت طالبان، دولت وقت نواز شریف رابطه حسنه‌ای با آنها برقرار کرد و جزء سه کشوری بود که حاکمیت آنها بر افغانستان را به رسمیت شناخت. رویکرد او در دوران جمهوریت نیز بر هماهنگی با مواضع ارتش پاکستان و حمایت از مذاکره دولت کابل با طالبان تمرکز داشت. در کل به نظر می‌رسد وی طرفدار پیگیری رویکردی ملایم با طالبان بود که البته شامل طالبان پاکستانی هم می‌شد. در سایه برخورداری از چنین نگرشی بود که کمپین‌های تبلیغاتی حزب مسلم لیگ در انتخابات سراسری ۲۰۱۳ از حملات طالبان پاکستانی مصون ماندند. وی پس از کسب منصب نخست‌وزیری هم تلاش‌های فراوانی برای ترغیب تحریک طالبان پاکستان به مذاکره انجام داد که به‌رغم موفقیت‌های اولیه، با حمله تروریستی خونین این گروه به مدرسه نظامی پیشاور، عقیم ماند. در دوره نخست‌وزیری شهباز شریف هم که با حاکمیت مجدد طالبان در افغانستان، اوج‌گیری تنش‌ها میان اسلام‌آباد و کابل و رویکرد شدیدا انتقادی ارتش پاکستان از طالبان مصادف گردید، وی مواضع ملایم‌تری در برابر حاکمیت طالبان نشان می‌داد و به دفعات متعدد و در جریان نشست‌های مختلف دوجانبه یا بین‌المللی (نشست شانگهای در هند یا در جریان سفر به ایران)، بر لزوم تعامل هرچه بیشتر جامعه جهانی با طالبان و ایستادن در کنار مردم افغانستان تاکید داشت. یکبار نیز در جریان مباحثه‌ای که میان خواجه آصف، وزیر دفاع دولت شهباز و امرالله صالح، معاون رئیس‌جمهور سابق افغانستان پیش آمد، این عضو کابینه شهباز شریف، امرالله صالح و افراد مثل او را بیرون رانده‌شدگانی به دست مبارزان راه آزادی [طالبان] خواند.

با این اوصاف و در شرایط فعلی که تحریک طالبان پاکستان به عمده‌ترین مشکل میان امارت اسلامی طالبان و پاکستان تبدیل شده است، مقامات کابل می‌توانند نسبت به بازگشت مجدد مسلم لیگ و خاندان نواز به صحنه قدرت سیاسی پاکستان خوشبین باشند. احتمالا نواز یا برادرش شهباز تنها کسانی هستند که می‌توانند ارتش را به ازسرگیری مذاکره با تی‌تی‌پی ترغیب کرده و به این شکل گره کور روابط میان امارت طالبان و اسلام‌آباد را باز کنند. با توجه به وخامت اوضاع اقتصادی افغانستان و باقی ماندن شمشیر تحریک انصاف بر سر نظامیان، شاید آنها هم چندان بدشان نیاید که همه چیز را به سیاستمداران کارکشته و البته ملاحظه‌کار و مطیع مسلم لیگ بسپارند. در این میان ائتلافی بودن دولت و مشارکت احزابی دیگری همچون حزب مردم، کار را تا حدی برای خاندان شریف سخت خواهد کرد، به خصوص اینکه بلاول بوتوی جوان تمایل دارد خود را چهره‌ای نوگرا، معتدل و منتقد سیاست‌های طالبان در قبال اقلیت‌ها و زنان نشان دهد.